

آندامه در دهه

اسیر و نه اسرار با یکدیگر زمانه

۱۱۰۲۳۱

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱۱۰۲۳۱

خطبت سازمان دکن و مخوف جاسوسی ساواک که تنها در ۵ سال خبری برای برانگیزیدن مردم دکن توری منفور بھلوی بموجبات دقیق ۹۲ هزار نفر
از مردان و زنان مجا بربا جبر و شکنجه و ملو و نال و اشجو و کرم محمد بن کاسک برنده دخی مردان و زنان خانه نشین را بیدگشته و ازادی بیان و عقیده را از ایشان سلب نموده است

ای ساواک

تا فراری شد ز کشور شاه ایران ای ساواک
رفت از دست پدای بی بد ماندی میتم
جامع فرمانده و تاج سست شد سرنگون
آنکه چون ز الو به تخت سفت پییده بود
آنکه خندان بود از کشتار خلق بی نیاہ
چون خر و امانده در گل شاه خاں شد سقط
دودمان پست و رسوای کیف بھلوی
اونه تنها رید بر تاج و قبا ی خود تو نیز
مانده اکنون بختیار آن نوکر بی اختیار
خود بجز مرگ ساواک مرگ شاه و بختیار
مردم ایران تو را پیوسته لغت میکنند
گر بگویم شهر ملعونی در صحت به شمر
کرده ای روی یزد و شمر و خولی را سفید
نیستی خون جوانان و طین را بر زمین
چون سنگ و لکد می گشتند ماموران تو
شاه خاں تا شود آسوده خاطر بیدریغ
باشکجه باشعوت باستم باز و جبر
طبق دستور شه خونخوار جلاد پلید
مگر میدانم پشیمان گشتی مانند سنگ
شاه خاں نیز مانند تو ای جلاد دهر

نیت تنهاش در این عرصه شطرنج مات

کونصیری آن خطا کار پلید سب پد
تا ببند شعده خشم جوانان و طین
وقت آن شدت ایران پیران شاه پلید
تخم مرغ و آبجوش سید و با تویم را
گرچه تا آماز گردد این باطل انتقام

حایان نشین کیست و حیران ای ساواک

آنکه باشد بی جز از تنگ جان ای ساواک
خانه ظلم و ستم را کرد ویران ای ساواک
خیزد و گیرد تو را اکنون گریان ای ساواک
حاضر آید پیش تو از بھر حیران ای ساواک؟
عمر سکن تو میاید به پایان ای ساواک



پادشاهی پادشاهی

۱۰۲۰۸

آن عصر خان که روضه نقیشت
آن خان بالخطره وقت از وطن ما
از غارت و کشتاری چشم نبو شد
آن تخم زنا بر همه کس ظلم و جفا کرد
میخواست و بدستی مردم همه بر باد
پادشاهی را تا به اسد از سر افلاص
شد نظره دانی که چه آمد بسرا
شد شاه به ستود اجانب بسرا
در کشور ایران پس نره غر او
بر حق رسید از همه جانب ضربه او
لیکن همه آگاه شدند از خطر او
ملت همه دیدند به قبر پدر او

درخت ظلم

خواهی اگر این سلطت برزف
این طرف درخت را که ظلم است ثمر
بر خیز و بزن دامن همت به کمر
مگذار که آسود نشیند بر تخت
بر کجده شود در این دیار از ریشه
باید بکنی با تب و با تیشه
چون بشود پان حله نما در ریشه
این شاه خطا کار چنان پش

پشیمانی از تقویض تاریخ شاهی

عوض شد بار دیگر سبب تاریخ ایرانی
چو خواندم این خبر را در جراید آن گشتم
پشیمان شد چون نگذرد خود آنکه میرانی
چرا قتل کند ماری که نه از پشمانی

قیب شهبانو

ای آنکه تویی حیاترین بانوئی
هر لحظه در آغوش یکی میجویی
در نیک و فساد غرق تازانویی
ای قجه مگر قیب شهبانویی؟

غلام علی اولی و غلام رضا از ناری دوسم بی سما

نهاده اند به خود اسم بی سمارا
علی الخصوص دو قاتل که جمع بسیار
یکی از آن دو اولی که بدتر از شمر است
یکی دیگر بود از ناری آن نیک بحرام
در این ججهان پراز طمر قاتلان پید
بدست این دو درین مملکت شد متعجب
که روی شمر بود نرد او چو بر فضا
هما که چون سگ ماری بروی خلق پیرید
غلام شمر لقب یافته غلام علی
کفرته نام غلام رضا غلام نیرید

ای شاه برو که برنگردی

۱۱۰۰۳۸

بر ما خبری رسید ناگاه
گشتم چو ز این قصبه آگاه
کز کثرت ما گرفت شاه
گشتم دل غلغله شد کردی

ای شاه برو که برنگردی

از رفتن تو دل همه شد
ای قاتل پست و درز و جلاد
در شهر تو گشود شد آزاد
تو مایه بیخ و دنگ و دردی

ای شاه برو که برنگردی

سود تو ز آن خائن بود
این حرف مرا زبان بود
اسم بجز خدایان زبان بود
رو رو که ذلیل و خوار گردی

ای شاه برو که برنگردی

بارفتن تو ز خاک ایران
رو به صفی ز نزد شیران
ایران شود خواب و ویران
گرفت زلف رسم بردی

ای شاه برو که برنگردی

گفتی کشم از سلطنت دست
گویم که بر رفتن تو منت
بسیار خطر در این وطن هست
بر دامن بگشایدش گردی

ای شاه برو که برنگردی

چون لگ درنده زیر پنجه
غلغله ز شکسته ات به رنج
کردی همه غلغله را شکسته
کاری تو بجز رسم نکردی

ای شاه برو که برنگردی

با سفت تو شد فزون غم
در عهد تو گشت هم مایه
شد کار همه عز و ماتم
خواب گشتم و آه سردی

ای شاه برو که برنگردی

جواب گلوله

درود باد بر آن قهرمان فدائی راد
 هزار فخر بر آن راستین مجاهد راد
 زهی شجاعت آزاده ای که روز بنبرد
 زهی عفت فداکار که کاوه صفت
 زهی شرف مای که زاد فرزندی
 زهی دراده که میان آتش و دود
 پی مبارزه دارد کون هیچ دست
 کتابخانه آنلاین «طالقانی» زنجان

که روز حادثه جان بر سر عقیده نهاد
 که در برابر دگر تیر سینه گشاد
 نشت دست ز پیکار تا ز پا افتاد
 چون نامم بر فرشت پرچم داد
 که گفت صبح جز از لوله تفنگ نرود
 گذشت بامگ زمان بر فراز نامرود
 کی که دست بر دست مسکوران فریاد

سنگین پس منتهی امروز

که با گلوله جواب گلوله باید داد

